

تأویل‌پذیری عرفانی دیوان حافظ

احمد رضی*

چکیده:

از میان دیوان‌های شعر فارسی، دیوان حافظ در ایجاد ارتباط با خوانندگان مختلف، با اعتقادات متفاوت و عواطف گوناگون، جایگاه متمایزی دارد. این که عوام و خواص، کم‌سواد و پُرسواد، با اندیشه‌های متنوع و گاه متضاد، غزل‌های حافظ را می‌خوانند و هر کدام از آنان، به فراخور فهم و عواطف خود، از آن بهره می‌برند؛ نشانه آن است که اشعار حافظ استعداد تأویل‌پذیری و قابلیت انطباق با افکار و عقاید مختلف را دارد و دیوان او را می‌توان از زوایای گوناگون مورد مطالعه قرار داد و از دیدگاه اندیشه‌های ظریف عرفانی، یا تأملات عمیق فلسفی، یا احساسات تغزلی یا مسائل اجتماعی یا مدح‌های رجال سیاسی یا از دیدگاه اخلاقیات و حکمت عملی تفسیر و تأویل کرد. در این میان، تأملات و اندیشه‌های عرفانی در دیوان حافظ جایگاه خاصی دارند و طبقات مختلف عارفان، در گذشته گرایش ویژه‌ای به اشعار حافظ داشته‌اند و آنها را براساس اندیشه‌های خود تفسیر و تأویل کرده‌اند. موضوع این مقاله بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد عرفان حافظ و نسبت عرفان او با سایر جنبه‌های شخصیتی‌اش و همچنین بررسی امکان یا عدم امکان تفسیر و تأویل عرفانی دیوان حافظ و نشان دادن میزان تأویل‌پذیری غزل‌های حافظ از بُعد عرفانی است.

کلید واژه:

عرفان، تأویل، تفسیر، حافظ، شاعر، عارف.

چگونگی برخورد حافظ با عرفان

در مورد چگونگی برخورد حافظ با عرفان دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد. گروهی اصولاً او را عارف نمی‌دانند و مخالف تفسیر عرفانی دیوان حافظ هستند که ما به دلایل آنان در ادامه این نوشتار خواهیم پرداخت. گروهی دیگر او را عارفی والامقام می‌دانند و دیوان او را کاملاً عرفانی و صوفیانه تفسیر یا تأویل می‌کنند و بعضی دیگر ضمن تأیید گرایش عرفانی حافظ، نظریه‌های خاصی در این مورد دارند. ما در این جا به اختصار به معرفی آراء و داوری‌های عرضه شده در این زمینه می‌پردازیم:

۱ - حافظ صوفی تمام عیار است:

عده‌ای، از جمله بخشی از صوفیان رسمی بویژه پیروان سلسله ذهبیه اصرار دارند که حافظ را یک صوفی تمام عیار رسمی و خانقاهی معرفی نمایند که با زبانی رمزی و سمبلیک اصول و فروع طریقت را به صورت کامل و عالی بیان کرده است. آنان عقیده دارند که حافظ خرقة داشته است، اهل خانقاه بوده است و از پیر و مرشدی خاص پیروی می‌کرده است. بعضی از آنان اسامی افرادی را نیز به عنوان پیر حافظ نام برده‌اند. آنان بر پایه همین تلقی، دیوان حافظ را کاملاً صوفیانه تفسیر و تأویل می‌کنند و بسیاری از اعتقادات خود را با شعر او تطبیق می‌دهند. به عنوان نمونه یکی از این دست شارحان در شرح بیت:

دلم ز صومعه و صحبت شیخ است ملول یار ترسا بچه کو خانه خمّار کجاست؟
منظور حافظ از «صومعه» را «مسجد» می‌داند و «یار ترسا بچه» را حضرت محمد (ص) معرفی می‌کند و می‌نویسد: «حال و هوای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی زمان خواجه شیراز به او اجازه نمی‌داده است که صریحاً به جای صومعه مسجد بگوید وگرنه شیخ با صومعه چه کار دارد؟ دکان شیخ مسجد است. می‌فرماید از مسجدی که دکان شیخ است و از نصایح او ملول شدم، کجاست آن مسجدی که خانه عشق و خمّار است و جای سجود و پیشانی بر خاک نهادن و صاحب آن، یار ترسا بچه یعنی محمد (ص) است.»^(۱)

شرح‌هایی بر دیوان حافظ موجود است که به همین شیوه، دیوان او را تأویل می‌کنند از جمله آنها «بدرالشروح» اثر بدرالدین اکبرآبادی است که عبدالعلی دستغیب در کتاب «حافظ شناخت»

حدود ۲۵۰ صفحه بر آن نقد نوشته است. همچنین کتاب «لطیفه غیبی» اثر محمد دارابی بر همین روش به شرح ابیات حافظ پرداخته است. کاملترین شرح در این زمینه «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» تألیف ختمی لاهوری است که تمام غزل‌های حافظ را، بیت به بیت شرح کرده است.

۲ - حافظ عارف است نه صوفی:

برخلاف گروه اول، اغلب کسانی که حافظ را عارف یا دارای گرایش عرفانی می‌دانند به علت صراحت حافظ در انتقاد از صوفیان، این مطلب را که حافظ صوفی رسمی بوده است کاملاً مردود می‌دانند و از آن جا که حافظ به واژه «عارف» در دیوان خود به دیده مثبت می‌نگرد و آن را در بیت زیر در مورد خود نیز به کار برده است، از تعبیر «عارف» برای او استفاده می‌کنند.

من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

درباره این که فرق عارف و صوفی چیست و تفاوت تصوف با عرفان کدام است نظرهای متفاوتی ارائه شده است. بهاءالدین خرمشاهی «تصوف را برابر با عرفان فرقه‌ای و خرده‌ای و خانقاهی و بیشتر برابر با عرفان عملی می‌گیرد و عرفان را برابر با معرفت قلبی و به عنوان جهان‌بینی و نگرش خاص و شخصی و فردی و فلسفی‌تر، کمابیش برابر با عرفان نظری»^(۱) می‌داند. نتیجه چنین برداشتی از عرفان و تصوف این می‌شود که حافظ نباید از بُعد عرفان عملی، عارف بوده باشد که البته او در هیچ جا به صراحت آن را اعلام نکرده است. همایون فرخ مؤلف کتاب «حافظ عارف» به تفصیل در این باره سخن گفته است. از نظر او پایه و مایه تصوف، زهدگرایی و محبوس و مقید بودن به چهارچوب‌های مشخص است، در حالی که پایه و مایه عرفان، بینشی والا و نامحدود است که قید ناپذیر است. بر همین اساس عرفان، سنت شکن است در حالی که تصوف سنت‌گراست^(۲) بر اساس همین تلقی، زبان صوفیان زبانی شناخته شده است، حرف‌های آنان را می‌توان از اصطلاحات خاصی که به کار می‌برند فهمید. اما عارفان دارای اصطلاحات شناخته شده نیستند و به زبان رمز و اشارت حرف می‌زنند. این رمزها و اشاره‌ها را ممکن است نتوان فهرست کرد و در همه جا یکسان به کاربرد.^(۳) در این میان شاید تفاوتی که

۱- بهاءالدین خرمشاهی، حافظ، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

۲- ر.ک. حافظ عارف، بخش دوم، ص ۷۷.

۳- ر.ک. حافظ شناخت، صص ۹۷ و ۳۰۳.

استاد مطهری میان عارف و صوفی قابل راهگشا تر باشد. از نظر او اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی که عبارت از عرفان نظری و عرفانی عملی است یاد شوند، عارف خوانده می شوند و هرگاه با عنوان اجتماعی یعنی آداب مخصوص معاشرت، لباس پوشیدن ها و احیاناً آرایش سر و صورت و سکونت در خانقاه ها از آنان یاد شود صوفی خوانده می شوند.^(۱) براساس این تلقی انتقاد حافظ از صوفیان، می تواند انتقاد از کسانی باشد که به جای پناه بردن به حقیقت عرفان، غرق در آداب و رسوم ظاهری آن شده اند اما ادعا می کنند که به حقیقت رسیده اند.

به هر حال آنان که به نفی صوفی گری حافظ رأی داده اند، اما گرایش عرفانی او را تأیید می کنند در بیان نوع عرفان حافظ و نسبت آن با سایر جنبه های شخصیت حافظ بویژه نسبت آن با شاعری او هم نظر نیستند. و به همین سبب آراء مختلفی را عرضه کرده اند که در ذیل می آید.

۳ - حافظ هنرمندی است که نسبت به عرفان گرایش زیبایی شناختی دارد:

گروهی اعتقاد دارند که آنچه که حافظ را حافظ کرده است تعالی هنر اوست و او هنرمندی است که «تنها به والایی و زیبایی شعر خود می اندیشد نه تبلیغ این یا آن روش فکری خاص.»^(۲) براساس همین تلقی ر.لسکو «شعر حافظ را تنها نوعی بازی ظاهری با واژگان عرفانی، آن هم به دلیل هنجار زمانی می یابد.»^(۳)

محمد رضا شفیعی کدکنی نیز اعتقاد دارد که حافظ به عرفان به عنوان ابزار مضمون پردازی می نگریست. او می نویسد: «حافظ اعتقاد مسلمی به مبانی، یا بهتر بگوییم، به جزئیات عرفان نداشته است و عرفان، جز در کلیات جهان بینی او نقشی ندارد، او به عرفان به عنوان یک مجموعه فرهنگی می نگرد. همچون نگرشی که به شطرنج دارد. مجموعه بسیار کوچک شطرنج، در عالم خودش، ابزاری است برای بیان هنری او و مجموع بسیار متنوع و پهناور عظیم عرفان نیز، وسیله دیگری است برای این بیان هنری. این آگاهی او از شطرنج است که میدان خلاقیت او می شود و این اطلاع او از میدان های اندیشه و حالات و مقامات عرفانی است که مایه گسترش خلاقیت شعری وی می شود. و این سخن، به هیچ روی به معنای آن نیست که ما

۱- ر.ک. آشنایی با علوم اسلامی، ج ۲، کلام و عرفان، ص ۷۰ و ۷۱.

۲- محمد امین ریاحی، گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، ص ۳۳.

۳- بوهان کریستف بورگل، سه رساله درباره حافظ، ص ۶۹.

معتقد شویم که وی شطرنج باز قهاری بوده یا عارف به معنی دقیق کلمه. مجموعه یعنی بیت (Set) عرفان برای او ابزار است.»^(۱)

البته از نظر او که تصوف را برخورد هنری با مذهب می‌داند و تجربه عرفانی را بینش هنری نسبت به دین تلقی می‌نماید.^(۲) رویکرد حافظ نسبت به عرفان در شعر باید اندکی بیشتر از کاربرد شطرنج در شعر ارزش داشته باشد، زیرا براین اساس مضامین عرفانی از بهترین مضامین برای بیان هنری بویژه برای بیان شعری به حساب می‌آیند و علت رویکرد حافظ به عرفان می‌تواند تمایل او به هنری‌تر کردن شعرش باشد. براساس این نظریه لزومی ندارد که حافظ را به علت سرودن غزل‌های عرفانی عارف بدانیم همچنان که یک مجسمه‌ساز ماهر یا یک نقاش چیره‌دست ممکن است برخلاف آثارش، خود زشت‌رو و نازبا باشد.

۴ - حافظ عالم دینی دارای گرایش عرفانی بود:

مرحوم ذبیح‌الله صفا اعتقاد دارد حافظ «با آن که مشرب عرفان داشت، در حقیقت از زمره علمای عصر و مخصوصاً در شمار علمای علوم شرعی بود ولی از علم خود برای تشکیل مجلس درس استفاده نمی‌کرد. بلکه از راه وظیفه دیوانی ارتزاق می‌نمود.»^(۳) به کار بردن تعبیر «مفخرالعلماء» از طرف محمد گندام و تعبیر «العالم الفاضل» از طرف کاتب بسیار قدیمی دیوان حافظ که در زمان بسیار نزدیک به زمان او می‌زیست، شاید مؤید این نظر باشد، همچنان که «مرحوم قزوینی می‌گوید: از القابی که این کاتب بسیار نزدیک به عصر خواجه و شاید معاصر خواجه در حق او نگاشته... شاید بتوان استنباط کرد که خواجه در عصر خود بیشتر از زمره علما و فضلا و دانشمندان به شمار می‌رفته تا از فرقه صوفیه»^(۴).

۵ - حافظ تنها در دوره‌ای از زندگانی خود عارف بوده است:

گروهی این مسأله را که در دیوان حافظ، هم غزلیات کاملاً عرشی وجود دارد که به هیچ وجه تفسیر غیر عرفانی را بر نمی‌تابند و هم غزلیات دنیایی که قابل تفسیر عرفانی نیستند؛ ناشی از ادوار و مراحل مختلف زندگانی او می‌دانند، از نظر آنان حافظ، همچون اغلب اندیشمندان، در

۱- محمدرضا شفیمی کدکنی، موسیقی شعر، ص ۴۳۵.

۲- ر.ک. آنسوی حرف و صوت، محمدرضا شفیمی کدکنی، مقدمه.

۳- ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ج ۳/۲، ص ۱۰۸۲.

۴- مرتضی مطهری، نماشاگه راز، ص ۵۲.

طول عمر خود دچار نوسان‌های فکری و رفتاری شده است بنابراین در بخشی از عمر خود و در دوره‌ای از ادوار زندگی خود به عرفان رو آورده و غزل‌های عرفانی سروده است. در کتاب «کلک خیال‌انگیز» می‌خوانیم: «اگر حافظ، گهگاه، به صوفی یا عارف بودن خود، اشارتی دارد، مربوط به مدّت زمانی است که به تصوّف و عرفان روی آورده و به خانقاه‌ها آمد و شد داشته.»^(۱)

قایلین به این نظریه در مورد این که حافظ در کدام یک از مراحل عمرش عارف بوده است؛ نظرهای متفاوتی دارند بعضی معتقدند که حافظ در مراحل اولیه زندگی خود بویژه در دوران جوانی که لوازم خاص خود را دارد همچون بعضی شاعران دیگر به لهر و لعب می‌پرداخته و سرمست خوشی و عشق‌ورزی معمولی بوده است اما به مرور زمان و به موازات بالا رفتن سن و در پی پختگی عقلانی به عرفان رو آورده است همچنان که در کتاب «حافظ شناخت» به نقل از محمدعلی بامداد می‌خوانیم:

«حافظ از لذت جویی و عشق‌ورزی جوانی گذر کرده، سپس دچار شک شده تا سرانجام یکی از پیران ملامتی به دادش رسیده و دلش را به نور حقیقت و تصوّف آشنا ساخته. شاعر پس از این مرحله، در اثر توبه و ریاضت، و کشتن نفس، و راهنمایی پیر یاد شده، به کشف و شهود رسیده است.»^(۲)

بعضی نیز بر عکس نظر آقای بامداد و نظر آقای دکتر هومن که براساس همین نظریه برای زندگانی حافظ ادوار پنجگانه قایل شده است^(۳) اعتقاد دارند که حافظ در مراحل اولیه زندگانی خود دیندار و عارف بود اما بعدها کم‌کم گرایش غیر عرفانی و گاه ضد عرفانی پیدا کرده است، همچنان که در کتاب «حافظ شیراز» می‌خوانیم: «دیوان او را می‌توان از این لحاظ به دوره‌های مختلفی تقسیم کرد به عنوان مثال، همان طور که با اعتماد کامل می‌توان پذیرفت که [حافظ] در دوران نوجوانی سخت متدین بوده، قرآن را از برداشته است، استبعادی هم ندارد که در اواخر عمر فی‌المثل چنان که گروهی بر این عقیده‌اند، به آیین مهر نیز گرایش پیدا کرده باشد:

۱- پرویز امیر، کلک خیال‌انگیز، مقدمه.

۲- عبدالعلی دستغیب، حافظ شناخت، ص ۲۹۵.

۳- ر.ک. همان، صص ۲۹۳-۲۹۴، به نقل از حافظ‌شناسی.

سر ز حسرت به در می‌کده‌ها بر کردم چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود»^(۱) بعضی نیز اعتقاد دارند هم سرودن غزل‌های عرفانی و هم سرودن غزل‌های غیر عرفانی، در طول دوران عمر حافظ اتفاق افتاده است و حافظ به علت نوسان‌های شدید روحی و دمدمی مزاج بودن و حالات مختلف و متغیر، گاهی عارفی پارسا و گاهی نیز رند لابلالی می‌شده است. همچنان که در کتاب «تاریخ ادبی ایران» می‌خوانیم: «سرّ این نکته که در اشعار حافظ امور مادی و جسمانی با مطالب معنوی و روحانی، چنان در هم آمیخته است همان طور که نخست شاه شجاع نیز بر این معنی اعتراض کرده در نزد کسی که واقف به طبع و روحیه ایرانیان باشد، پنهان نخواهد بود. چه، در آن سرزمین بسیار اشخاص یافت می‌شوند که در اثنای یک شبانه‌روز آنها را حالات مختلفی دست می‌دهد. گاهی مسلمانی متدین و زمانی رندی لابلالی، وقتی زاهدی خشک و لحظه‌ای عارفی پارسا و حتی مظهر کامل الوهیت جلوه‌گر می‌شوند.»^(۲)

اگر چه هر یک از توجیحات فوق برای این که حافظ را زمانی عارف و زمانی دیگر غیر عارف نشان دهد از جهات مختلف خدشه‌پذیر است، اما مهمترین دلیل نقض این نظریه می‌تواند وجود غزل‌هایی در دیوان حافظ باشد که در آنها هم ابیاتی عرفانی و هم ابیاتی غیر عرفانی یافت می‌شود. لازمه این امر آن است که حافظ در یک زمان، دو گرایش متضاد را دنبال می‌کرده است. مؤلف کتاب «حافظ عارف» نیز ضمن برشمردن تفاوت‌های تصوّف با عرفان نظریه فوق را چنین توجیه می‌کند: «چه بسا که خواجه حافظ مدّت زمانی کوتاه در مکتب تصوّف گام می‌زده، لیکن پس از آگاهی از ریاکاری شیوخ متصوّف و زاهدان متظاهر متأثر و متألّم گشته و از آن طریقت غیر حقیقت‌رو برتافته و پس از مدّتی سرگردانی و بلاتکلیفی... به ارشاد و هدایت مولانا عبیدزاکانی به مکتب عشق و رندی که مکتبی است عرفانی روی آورده و به کسب فضایل نایل آمده است.»^(۳)

۶- حافظ از بُعد اخلاقی عارف است:

از نظر آقای منوچهر مرتضوی حافظ از بُعد اخلاقی، عارفی کامل است اما از بُعد فکری و فلسفی کاملاً در محدوده مشرب صوفیه نمی‌گنجد از این رو مشی و روش او را «مکتب رندی»

۱- احمد شاملو، حافظ شیراز، ص ۴۸.

۲- ادوارد براون، تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی‌اصغر حکمت، ص ۳۰۸.

۳- رکن‌الدین همایون فرخ، حافظ عارف، بخش دوم، ص ۷۸۱-۷۸۲.

می‌نامد و گزینش این نام را برای مکتب حافظ «بیشتر مستنبط از جنبه‌های اخلاقی مشرب حافظ می‌داند نه جنبه‌های فلسفی و عرفانی آن»^(۱) او در کتاب «مکتب حافظ» می‌نویسد: «حافظ از نقطه نظر مشرب اخلاقی، عارفی کامل و واقعی محسوب می‌شود و پایه‌ها و اصول مشرب اخلاقی او، که در حقیقت اصول اخلاقی تصوّف به شمار می‌رود، عبارت است از اخلاص و بی‌ریایی و فروتنی و محبّت و مهرورزی و پاک‌بینی و عیب‌پوشی و مردم‌نوازی و مبارزه با ریاکاری و تکبر و رعونت و بدبینی و خبث و مردم‌آزاری»^(۲)

از نظر مؤلف کتاب «مکتب حافظ» شخصیت حافظ از چهار جنبه تشکیل شده است که هیچ کدام از آنها به تنهایی نمی‌تواند بیانگر شخصیت او باشد. در این میان عرفان حافظ با خصوصیات فوق بخش روحانی وجود او را تشکیل می‌دهد، یعنی اگر «مکتب حافظ و عناصر آن را به وجود و تن انسانی تشبیه کنیم، استخوان‌بندی و ترکیب اساسی آن عبارت از اصول عقاید و آراء فلسفی حافظ، و گوشت و خون و رگ و پی آن عبارت از عقاید و افکار سنتی و اجتماعی و اخلاقی و معلومات و دانش خواجه و روح و عواطف و حالات مختلف انسانی آن عبارت از جذبات عرفانی و لباس و پیرایه‌های مختلفی که این انسان تن خود را بدان‌ها آراسته عبارت از جامه زبان و بیان حافظ و ابداعات ذوقی و تخیلات شاعرانه است»^(۳)

۷ - حافظ عرفان تکروانه و میانه‌رو را برگزیده است:

دکتر زرین کوب در کتاب «از کوچه رندان» ضمن یادآوری مکاشفات حافظ در مورد «میلاد آدم» در غزل «دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند» و مکاشفه تجلی ذات و صفات در غزل «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند» عرفان حافظ را عرفان تکروانه می‌داند که با روش عارفان رسمی شهر و زمانش متفاوت بوده است او می‌نویسد: «حقیقت آن است که وقتی حافظ از طریقت و روندگان طریقت سخن می‌گوید سخنش به طور بارزی با اخلاص توأم است اما پیدا است که دکانداری‌های مشایخ و ریاکاری‌های صوفیان شهر، وی را از این که با این روندگان طریقت همسفر شود باز می‌دارد و این نیز او را می‌دارد که وضع و حالت روشنفکر مبارزی را بگیرد که با هیچ یک از احزاب وقت هماهنگی ندارد و مثل هر تکرو مستقلی با خود تکرار کند و

۱- منوچهر مرتضوی، مکتب حافظ، ص ۹۷.

۲- همان، ص ۹۳.

۳- همان، ص ۱۰۵.

عافظ
ظ از
رب
س و
ه با
کدام
یات
جود
آراء
ی و
ت از
ت از
آدم
وش
رفان
ظ از
اما
گان
ی را
ند و

زمزمه: جریده‌رو که گذرگاه عافیت تنگ است.»^(۱)

از اهداف عرفان تکرואنه حافظ نیل به حقیقت و اجتناب از تظاهر است و از ویژگی‌ها و مختصات آن، خانقاه‌گریزی، عدم سرسپردگی به هیچ یک از پیران و مشایخ عصر، به صورت رسمی درصدد ارشاد و دستگیری مریدان بودن، رنگ ملامتی داشتن و تمرین بیخودی و از خود رهایی. از این رو «این سیر نفسانی که وی را از کثرت به وحدت و از خودی به بیخودی می‌کشاند به حقیقت عبارت است از مراقبت قلب که جام جم و جام جهان نماست و نزد حافظ سرچشمه هر معرفت راستین هم در آن جاست.»^(۲)

بهاء‌الدین خرمشاهی عرفان تکرואنه را طریقتی نیمه ابداعی از طرف حافظ می‌شمرد و آن را طریقت «رندی» می‌نامد که حافظ در تلاش برای جمع اضداد به آن رو کرده است. او می‌نویسد: «رندی حافظ آمیزه و سنتزی است از متعارضان و متناقضانی چون پروای دنیا و آخرت، جاذبه ستیزآمیز عمل و عشق، خردمندی و خردگریزی، طریقت و شریعت، شادی و رنج، سکر و صحو، جدّ و هزل، نام و ننگ، خودی و بیخودی، نستوهی و نرمش، اخلاق و اباحه، یقین و شک، حضور و غیبت، جمع و تفرقه و سرانجام زهد و تفرقه»^(۳)

۸ - حافظ «عارف شاعر» است:

منظور از این که حافظ عارف شاعر است این نیست که او ابتدا عارف بوده و بعد شاعر شده است، بلکه منظور این است که رتبه و مقام و جایگاه حافظ در عرفان والاتر از رتبه و مقام و جایگاه شاعری اوست. از نظر استاد مطهری «دیوان حافظ یک دیوان عرفانی است در حقیقت کتاب عرفان است بعلاوه جنبه فنی شعر»^(۴) «حافظ را فقط باید در داخل همان بوستانی که رشد کرده یعنی بوستان فرهنگ اسلامی مطالعه کنیم... و این کار، کار یک ادیب نیست... حافظ را عارفی باید شرح کند که ادیب هم باشد»^(۵) براین اساس چنان که آربری، اسلام‌شناس و ایران‌شناس معاصر انگلیسی، نیز در کتاب «شیراز مهد شعر و عرفان» بر آن عقیده است دیوان

۱- عبدالحسین زرین کوب، از کوچه رندان، ص ۱۵۲.

۲- همان، ص ۱۵۷.

۳- بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ‌نامه، پیش‌گفتار چاپ سوم، صفحه بازده.

۴- مرنضی مطهری، تماشاگه‌راز، ص ۴۳.

۵- همان، ص ۹۷.

حافظ و شعر او تماماً عرفانی است. استاد مطهری ضمن آوردن نمونه‌هایی از اشعار و سخنان عرفانی عارفان بزرگ و شبیه دانستن غزل‌های حافظ با کلام آنان بر این باور است که دیوان حافظ نشان دهنده اندیشه‌ها و رفتارهای عرفانی و به تعبیر دیگر بیانگر جهان‌بینی و سیر و سلوک عارفان یا عرفان نظری و عرفان عملی است. او بویژه در بُعد عرفان نظری مهمترین اندیشه‌های عارفان را که در دیوان حافظ بازتاب یافته است برمی‌شمرد و به توضیح آنها می‌پردازد اندیشه‌هایی همچون وحدت وجود، وحدت تجلی ازلی خداوند، عشق، خلیفة‌اللهی انسان، عقل‌ستیزی، اعتقاد به نظام احسن و ...^(۱)

۹ - حافظ «شاعر عارف» است:

منظور از این سخن این نیست که حافظ ابتدا شاعر بوده است و بعد به عرفان روکرده است بلکه بدان معنی است که «مقام شعری و هنری حافظ شامختر از مقام عرفانی صرف اوست»^(۲) اگر چه شعرش در اوج هنری است اما دیوان او را نمی‌توان همچون گلشن‌راز شیخ محمود شبستری یک منظومه کامل عرفانی دانست، به تعبیر دیگر «حافظ برای شعر شأن و اصالت مستقل قایل است و یکی از درون مایه‌های شعرش عرفان است»^(۳) اما باید توجه داشت که برخلاف نظریه کسانی که حافظ را هنرمند طرفدار هنر برای هنر می‌دانند براساس نظر بهاء‌الدین خرمشاهی «خوشبختانه هنر حافظ، آزاد و «هنر برای هنر» یا دنیوی مفرط و به اصطلاح Profane نیست، فی الواقع قدسی است، یعنی صبغه غالبش قدسی Sacred است.»^(۴)

دلایل مخالفان تفسیر عرفانی دیوان حافظ

آنان که حافظ را عارف نمی‌دانند و لزومی برای پرداختن به تفسیر عرفانی دیوان نمی‌بینند و یا کسانی که بخشی از دیوان او را غیر عرفانی می‌دانند عمدتاً مواردی را مطرح می‌کنند که از نظر آنان نشانه ناهمخوانی با اندیشه‌ها و رفتار عارفان است. مهمترین موارد تناقض‌های اندیشه و روش حافظ با عرفان را از نظر آنان به اختصار بیان می‌کنیم:

۱- انتقادهای فراوان و صریح حافظ از تصوّف و لوازم آن مانند صوفی، خانقاه، خرّقه، دلق و...

۱- ر.ک. نماشاگه‌راز، فصل‌های ۴ و ۵.

۲- بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ نامه، پیشگفتار چاپ سوم، صفحه ده.

۳- همان، صفحه نه.

۴- همان، صفحه ده.

خان
حافظ
لموک
های
دازد
سان،

بلکه
اگر
تری
قایل
لمریه
اهی
ت،

و یا
نظر
ه و
و...

به نحوی که او، اغلب موارد از «صوفی» به بدی یاد می‌کند و صفاتی همچون ریاکاری و اهل سالوس بودن، دجال فعلی و ملحد شکلی، اهل زهد ریایی، حقه بازی و بی‌دردی را به او نسبت می‌دهد.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

۲- «روحیه اعتراض و انتقاد مداوم او در مسائل دینی و عرفانی، با صلح و صفا و خشنودی و خرسندی عارفانه جور نمی‌آید.»^(۱)

۳- شک آلودی و حیرت‌زدگی حافظ را با باور یقینی عارفان و اطمینان قلبی آنان ناسازگار می‌دانند و دو پهلو حرف‌زدن و پوشیده سخن گفتن و ابهام‌گرایی را نشانه عدم یقین می‌شمرند، سخنانی همچون «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم» را با تردید و شک آلودگی او توجیه می‌کنند بعلاوه آن که ابیات زیادی از او بیانگر حیرت‌زدگی است مانند:

چو هر دری که گشودم رهی به حیرت داشت از این سپس من و رندی و وضع بیخبری
یا:

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود زینهار از این بیابان وین راه بی‌نهایت
۴- پوچ‌گرایی و جهان‌بینی انکارآمیز که در بعضی از ابیات دیوان حافظ یافت می‌شود، با هدف‌مندی نظام هستی از نظر عارفان همخوانی ندارد ابیاتی همچون:

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق
یا:

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبوکن که پراز باده کنی
راکه یادآور افکار عمیق فلسفی خیامی و تقویت‌کننده روحیه یأس و بدبینی و ناامیدی است با تصوف و عرفان ناسازگار دانسته‌اند.^(۲)

۵- توصیه به خوشباشی، نشاط‌خواهی و لذت‌پرستی را که در ابیات زیر منعکس است با روح تصوف و عرفان ناسازگار دانسته‌اند.

تا بی‌سر و پا باشد اوضاع فلک زین دست در سرهوس ساقی در دست شراب اولی
یا:

۱- بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ، ص ۱۸۵.

۲- رک. مکتب حافظ، صص ۹۰-۹۴ و صص ۱۰۱-۱۰۴.

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟
یا:

عشرت کنیم ورنه به حسرت کشندمان روزی که رخت جان به جهانی دگر کشیم
۶- حافظ، اغلب حاکمان شیراز را مدح کرده است، امیر مسعود ابواسحاق شیرازی، شاه شجاع،
شاه منصور، شاه یحیی و حتی وزرای آنان کسانی همچون حاجی قوام‌الدین حسن، خواجه
قوام‌الدین صاحب عیار، جلال‌الدین تورانشاه، عماد‌الدین محمود کرمانی و برهان‌الدین فتح‌الله،
مورد ستایش و مدح حافظ قرار گرفته‌اند. گروهی مدّاحی و ستایشگری حافظ را با عارف بودن
او ناسازگار دانسته‌اند، همچنان که در کتاب «مزاج دهر تبه شد» می‌خوانیم: «مدایح و
ستایشگری‌های حافظ که گاه تا سرحد فرو شکستن حریم توحید نیز پیش می‌رود و یک حاکم
محلّی خاندان مظفری را تا پایگاه خدایی فرا می‌برد و درگاه او را سجده‌گاه خود می‌خواند؛
چگونه می‌تواند با جهان‌بینی عارفانه سازگار باشد؟ آیا ابیات زیر تجربه‌های عرفانی و
هستی‌شناسی عارفانه را خدشه‌دار نمی‌سازند؟

جبین و چهرهٔ حافظ خدا جدا کند
ز خاک بارگه کبریای شاه شجاع

✽

خسروا گوی فلک در خم چوگان توباد
ساحت کون و مکان عرصهٔ میدان توباد
ای که انشاء عطار د صفت شوکت تست
عقل کل، چاکر طغراکش دیوان توباد
نه به تنها حیوانات و نباتات و جماد
هر چه در عالم امرست به فرمان توباد^(۱)
۷- خودستایی حافظ بویژه در بیت‌های تخلص غزلیاتش با روحیهٔ عرفانی بویژه با اندیشهٔ
ملامت‌جویی او که بعضی را عقیده بر آن است می‌تواند ناسازگار باشد. ابیاتی مانند

بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم
که سر تا پای حافظ را چرا در زرنمی‌گیرد

✽

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند
۸- افراط حافظ در باده‌ستایی و سخن گفتن فراوان از آن، موجب شده است تا بعضی تفسیر و
تأویل همهٔ آنها را به معانی عرفانی غیر ممکن بدانند. همچنان که در کتاب «کاخ ابداع»
می‌خوانیم: «در دیوان چهار الی پنج هزاربیتی، او بیش از هزار بار از باده و مستی دم زده است.

نمی‌توان این ابیات را با همه وفور و کثرت نادیده گرفت و همه را تفسیر و تأویل کرد و به طور درست گفت مقصود حافظ از تمام آنها باده معرفت است، نه آب انگور تخمیر شده سکرآور»^(۱)

دلایل موافقان تفسیر عرفانی دیوان حافظ

موافقان تفسیر عرفانی دیوان حافظ موارد زیر را در تأیید نظر خود ذکر می‌کنند:

۱- تاریخ شعر عرفانی تا زمان حافظ، گواهی براین مطلب است که استفاده از سمبل‌ها و به کارگیری زبان رمزی، بویژه استفاده از تعابیر مربوط به عاشقان معمولی و لوازم شراب‌خواری برای بیان مفاهیم بلند عرفانی، سنتی رایج و مسلم در زبان فارسی شمرده می‌شد. علل استفاده عارفان از کلام سمبلیک را موارد مختلفی ذکر کرده‌اند: بعضی آن را ناشی از وسعت مشرب و آزادگی فکری عارفان می‌دانند، گروهی آن را لازمه کلام ادبی و شعری می‌شمرند که عارفان برای مؤثرتر کردن پیامشان برگزیده‌اند؛ بعضی ریشه آن را در اندیشه ملامتی‌گری عارفان می‌دانند و عده‌ای نیز بیان‌ناپذیری حالات و اندیشه‌های عارفان و نارسایی و تنگنای زبان برای بیان مفاهیم عالی عرفانی را عامل رویکرد عارفان به زبان سمبلیک می‌دانند. در هر صورت، کاربرد این شیوه در شعر عرفانی قبل از حافظ، امری مسلم است و از نظر مفسران عرفانی دیوان حافظ، او نیز ادامه دهنده راه آنان است. استاد مطهری در «تماشاگاه راز» شواهدی از عارفان بزرگ از جمله محی‌الدین عربی نقل می‌کند که آنان در بیان معانی بلند عرفانی و همچنین حالات خود از مصداق‌های معین و ملموس در زندگانی معمولی استفاده می‌کرده‌اند.^(۲)

۲- وجود غزل‌های متعدد کاملاً عرفانی در دیوان حافظ مانند «دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند»، «سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد»، «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد» و «ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی» و تعمیم دادن فضای حاکم بر این گونه غزل‌ها بر سایر غزل‌های حافظ به علت تجزیه‌ناپذیر دانستن تجربه‌های عرفانی.

۳- ملامتی دانستن حافظ: «ملامتیه چنان که از نام آنان پیداست، گروهی از صوفیانی که جلب خوش آمد خلق را سبب بازماندن از عبادت و عنایت حق می‌دانند و معتقدند که در هم شکستن عادات و آداب معمول و گسیختن زنجیر قیود و رسوم و عمل کردن برخلاف آنچه جامعه به آن

۱- سعید نیازکرمانی، حافظ‌شناسی، ج ۱، ص ۷، به نقل از کاخ ابداع، ص ۹۷.

۲- ر.ک. تماشاگاه راز، ص ۸۷-۹۲.

خوگرفته و مستحسن شمرده است، سبب می شود که انسان، مورد ملامت و نفرین مردمان قرار گیرد و در نتیجه، توجّه او بالمرّه از خلق منقطع و دل و جان او به حق متوجه گردد»^(۱) عده‌ای حافظ را از پیروان اندیشه ملامتی - و نه فرقه ملامتیه - می دانند و شیوه او را در هم شکستنِ ظواهر و در خلاف آمدِ عادت کام طلبیدن می دانند. بهاءالدین خرمشاهی نیز در کتاب «حافظ» به تطبیق تعدادی از اصول چهل و پنجگانه ملامتیان که ابو عبدالرحمن سلمی در رساله ملامتیه آورده است با ابیات حافظ پرداخته است و منوچهر مرتضوی نیز بحثی مستوفی در بخش چهارم کتاب «مکتب حافظ» در این زمینه انجام داده است. اگر ملامتی بودن حافظ را بپذیریم، بسیاری از تناقض های دیوان حافظ، توجیه پذیر خواهند شد، زیرا این امکان فراهم خواهد شد که ناهمخوانی های مفروض با اندیشه های عارفان، از طرف آنان حمل بر ملامت جویی او گردد.

۴- بعضی این امر را که از قدیم الایام بزرگانی شعر حافظ را، قدسی تلقی می کرده اند، نشانه عرفانی بودن شعر او می دانند و نقل می کنند که میرسید شریف جرجانی، استاد حافظ، می گفت «شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است»^(۲) و جامی دیوان حافظ را راهگشای صوفیان واقعی دانسته است و ملاحادی سبزواری درباره او سروده است:

«پیمبر نیست لیکن نسخ کرده اساطیر همه دیوان حافظ
 زهفتم آسمان غیب آمد لسان الغیب اندرشان حافظ»^(۳)

۵- وجود ابیاتی در دیوانش که صراحتاً خود را عارف خوانده است و همه شعر خود را بیت الغزل معرفت دانسته است و در آنها به مناجات شبانه و سحرخیزی خود اشاره کرده است:

من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس حافظ راز خود و عارف وقت خویشم

※

شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است آفرین بر نفس دلکش و لطف سخنش

※

زحافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطائف حکمی با نکات قرآنی

۱- احمدعلی رجایی بخارایی، فرهنگ اشعار حافظ، ص ۱۹.

۲- مرتضی مطهری، تماشاگه راز، ص ۵۶، به نقل از حافظ شیرین سخن، محمد معین.

۳- محمود درگامی، مزاج دهر نبه شد، ص ۱۴.

*

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ
 از یمن دعای شب و ورد سحری بود
 جمع بندی و نتیجه گیری:

برای پاسخ دادن به این سؤال که آیا دیوان حافظ قابلیت تفسیر و تأویل عرفانی را دارد یا نه؟ و آیا حافظ عارف بوده است یا نه؟ و در صورت عارف بودن، نسبت جنبه عرفانی شخصیت او با سایر جنبه های شخصیتی او چه بوده است، توجه به نکات زیر ضروری است:

۱- شواهد تاریخی معتبر مبنی بر این که زندگانی حافظ مانند یکی از عارفان کلاسیک بوده است، وجود ندارد. اما تصویری که محمدگلندام، گردآورنده دیوان حافظ، از او و نوع کارهای روزانه اش در مقدمه دیوان ارائه می دهد این احتمال را که حافظ دارای گرایش عرفانی باشد منتفی نمی نماید. بلکه به عکس، کسی که «به واسطه محافظت درس قرآن و ملازمت بر تقوا و احسان و بحث کشف و مفتاح و مطالعه مطالع و مصباح و تحصیل قوانین ادب و تجسس در دواوین عرب به جمع اشقات غزلیات»^(۱) خود نمی پردازد و از طرف دوست و هم شاگردی خود به «معدن اللطائف الروحانیه و مخزن المعارف السبحانیه»^(۲) موصوف می گردد قاعدتاً زمینه های لازم برای گرایش عرفانی در او فراهم خواهد بود.

۲- در صورت اثبات عارف بودن حافظ، با توجه به تنوع مشرب های عرفانی و ذومراتبی بودن عرفان و نوگرایی حافظ، لزومی ندارد که عرفان حافظ کاملاً شبیه عرفان دیگر باشد بلکه همچنان که عرفان، در دوره های قبل از حافظ توانسته بود با بسیاری از اندیشه ها و روش ها از جمله با تعبیر و واژه های غزل عاشقانه همنشینی داشته باشد می توان تصور کرد که عرفان در نزد حافظ، برخلاف مولوی، با مدح حاکمان شهر و ستودن استعداد های خدادادی خود حافظ، همزیستی مسالمت آمیز داشته باشد؛ یا عرفان او با تفاوت هایی با اندیشه های خیامی درآمیزد؛ یا با اندیشه های اصلاح گرانه اجتماعی پیوند خورد.

۳- اشتباه بسیاری از مخالفان و همچنین موافقان تفسیر عرفانی دیوان حافظ این است که از غزلیات حافظ، تنها انتظار معنایی واحد دارند؛ در حالی که بسیاری از غزل های حافظ چندمعنایی اند و مفاهیم و معانی متفاوت و گاه متضاد را عرضه می کنند. بسیاری از غزل های

۱- دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی، مقدمه، ص ۷۲.

۲- همان، ص ۶۸.

حافظ از جهت ساختاری «متن باز» محسوب می‌شوند. متون باز، آن دسته از آثار ادبی اند که متن آنها از قطعیت معنایی برخوردار نیست، آنها از صراحت کافی برخوردار نیستند و زبانی غیر شفاف دارند، چند معنایی اند و در آن واحد، می‌توان معانی مختلفی را بر آنها بار کرد و به همین جهت متونی متکثرند و با تفسیرها و تأویل‌هایی که خوانندگان می‌توانند از آنها به دست دهند استعداد منبسط شدن دارند. این گونه متون دارای ظاهر و باطن یا باطن‌هایی اند. معنای ظاهری الفاظ و ترکیبات آنها را اغلب خوانندگان می‌فهمند اما برای پی بردن به معانی باطنی آنها، هرچه میزان اطلاعات و آگاهی‌های خواننده آن متن، بیشتر و ذهن او فعال‌تر و روح او حساس‌تر باشد بهتر می‌تواند به معانی باطنی راه یابد. «متون باز» برخلاف متون بسته که از آنها فقط یک پیام به گوش می‌رسد متونی چند صدایی اند و بیشتر به آن دسته از تابلوهای تبلیغاتی شبیه‌اند که به صورتی طرّاحی می‌شوند تا اگر بیننده‌ای از زوایای مختلف به آنها نگاه کند پیام‌های متعدد و متفاوتی از آنها دریافت نماید مثلاً اگر از روبرو به آن تابلو نگاه کند، تصویر یا پیامی را مشاهده می‌کند که با تصویر یا پیام نگاه کردن از زاویه چپ متفاوت است و اگر از زاویه راست نگاه کند تصویر و پیامی متفاوت با آنچه که از زاویه چپ یا از جانب روبرو دیده بود مشاهده می‌کند.

ظهور چنین متن‌هایی در شعر فارسی به قرن هشتم برمی‌گردد و مشخص‌ترین نوع متن باز در قرن هشتم، غزل‌های شاعران گروه تملیق یعنی امثال سلمان ساوجی، عماد فقیه و خواجوی کرمانی می‌باشد که برون‌گرایی غزل عاشقانه و درون‌گرایی غزل عارفانه را با هم در آمیختند و در غزلی واحد که «عاشقانه عارفانه» نام گرفت با شگردهای هنری و زبانی، از جمله پنهان کردن قرینه‌ها و سرنخ‌ها و کاهش تعداد قرینه‌ها این امکان را فراهم آوردند تا دست‌کم، دو نوع تأویل و تفسیر بتوان از غزل‌هایشان ارائه کرد.

هنر حافظ این بود که با کمال بخشیدن به این نوع از غزل، ضمن حفظ واژگان و اصطلاحات سنتی غزل، علاوه بر مضامین عاشقانه و مضامین عارفانه، مضامین فلسفی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را نیز در غزل به کار گرفت و تلاش نمود تا با استفاده از شگردهای هنری و زبانی در یک غزل، مضامین متفاوت و گاه متضاد را بگنجانند و طوری غزل بسراید که بتوان آن را هم عاشقانه و هم عارفانه و هم سیاسی و... تفسیر نمود و بدین وسیله غزل چند صدایی و چند معنایی را در ادب فارسی به اوج رساند.

۴- براساس این تلقی، در غزل‌های چند صدایی حافظ، اندیشه‌های ظریف عرفانی، تأملات عمیق فلسفی، احساسات لطیف تغزلی مضامین و مسائل اجتماعی، ستایش‌ها و مدح‌های رجال

متن
بانی
به
ست
نای
نهای
تر
یک
که
دو
ده
کند
ز در
بقیه
م در
عمله
دو
حالت
می
یک
قانه
را در
الات
جال

سیاسی و اخلاقیات و حکمت عملی، باهم همزیستی مسالمت آمیز دارند. در نتیجه، وقتی سخن از عرفان مورد نظر حافظ می‌گوییم باید تعامل عرفان او با اندیشه‌های دیگر او را در نظر داشته باشیم. اگر چه از میزان خالص بودن چنین عرفانی به علت تعامل و همنشینی با سایر اندیشه‌ها کاسته می‌شود و این عرفان به رنگی دیگر درمی‌آید اما شاید کارآیی آن برای افراد جامعه بشری بیشتر باشد. کسی که این گونه به عرفان می‌نگرد، ممکن است رفتاری متفاوت با سایر عارفان کلاسیک داشته باشد؛ چنین عارفی می‌تواند ضمن توجه به امور معنوی و بیان اندیشه‌های بلند عرفانی، نیم‌نگاهی نیز به زیبایی‌های بدیع دنیایی که یکی از آنها زیبایی‌های هنری است داشته باشد و حتی خود را به خاطر داشتن استعداد خدادادی در عرصه هنر، بستاید؛ زندگی روزمره خود را با درباریان بگذرانند و اگر مولوی مدح شمس تبریزی و یا حسام‌الدین چلبی می‌کند؛ او به مدح امثال ابواسحاق شیرازی و یا شاه شجاع پردازد و به دنبال حالات مختلف و از جمله قبض و بسط عارفانه، گاه از غم بگوید و گاه خوشباشی را ترویج نماید؛ در عین تبیین اندیشه‌های محوری عارفان همچون تجلی ازلی خداوند یا عشق محوری هستی، و رساندن پیام اصلی سالکان، یعنی اخلاص و بی‌ریایی، به سنت‌ها و آداب و رسوم ظاهری و دست و پاگیر صوفیان بتازد. توصیه به گزینش پیر و راهنما در سلوک داشته باشد و اطاعت بی‌چون چرای از او را لازم بشمرد اما خود، به علت بینش جامعی که دارد نتواند در صومعه‌ها، پیری حقیقت‌جو و جامع‌نگر بیابد، از این رو خود «جریده» راه بسپماید و سلوکی تکرانه داشته باشد.

۵- با توجه به این که یکی از ابعاد شخصیت حافظ را عرفان او تشکیل می‌دهد و با عنایت به این که حافظ، شاعر برجسته غزل چندمعنایی و چندصدایی است تأویل عرفانی غزل‌های او هم امکان‌پذیر است و هم تحقق یافته است. یعنی اگر شرح‌های لغوی و ادبی دیوان حافظ را کنار بگذاریم، تنها عارفان بوده‌اند که با نوشتن شرح‌های کامل بر دیوان حافظ، به تأویل عارفانه تک‌تک ابیات او پرداخته‌اند اما مهمترین اشکال آن شرح‌ها این است که دیوان حافظ را یک بُعدی فرض کرده‌اند و آن را تنها یک کتاب عارفانه تلقی کرده‌اند. به همین جهت بدون توجه به فضای فکری حافظ و شرایط عصری و محیطی او با را از گلیم تأویل فراتر نهادند و به تطبیق دادن عقاید خود با اشعار حافظ و تحمیل افکار خود بر دیوان او پرداختند.

تفسیر و تأویل عرفانی دیوان حافظ، با در نظر گرفتن سایر اندیشه‌ها و گرایش‌های او به نحوی که به نفی جنبه‌های دیگر شخصیتی اش منجر نشود یکی از خلأها و نیازهای حوزه حافظ پژوهی است.

منابع:

- آب طربناک، سیدیحیی یشربی، فکر روز، ۱۳۷۴، تهران.
- آشنایی با علوم اسلامی، مرتضی مطهری، ج ۲، صدرا، قم.
- آنسوی حرف و صوت، محمدرضا شفیعی کدکنی، سخن، ۱۳۷۵، تهران.
- از کوچه رندان، عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، ۱۳۶۹، تهران.
- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح‌الله صفا ج ۳/۲، فردوسی، ۱۳۶۳، تهران.
- تماشاگاه راز، مرتضی مطهری، با مقدمه عبدالعظیم صاعدی، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، تهران.
- جمع پریشان، علی اکبر رزّاز، علمی، ۱۳۶۸، تهران.
- حافظ، بهاء‌الدین خرّمشاهی، طرح نو، ۱۳۷۴، تهران.
- حافظ شناخت، عبدالعلی دستغیب، نشر علم، جلد اول.
- حافظ‌شناسی، سعید نیازکرمانی، نشریه ادواری، گنج کتاب، ۱۳۶۴.
- حافظ شیراز، احمد شاملو، مروارید، ۱۳۵۴، تهران.
- حافظ عارف، رکن‌الدین همایون فرّخ، بخش دوم، ۱۳۶۲.
- حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرّمشاهی، علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۶۸، تهران.
- دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی، اساطیر، ۱۳۶۸، تهران.
- سه رساله درباره حافظ، یوهان کریستف بورگل، ترجمه کورش صفوی، نشر مرکز، ۱۳۶۹، تهران.
- شرح جنون، سیداحمد بهشتی شیرازی، ج ۱، روزنه، ۱۳۷۱، تهران.
- فرهنگ اشعار حافظ، احمدعلی رجایی، علمی، ۱۳۶۶، تهران.
- کلک خیال‌انگیز، پرویز اهور، زوّار، ۱۳۶۳، تهران.
- مزاج دهر تبه شد، محمود درگاهی، ستارگان، ۱۳۷۳، تهران.
- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، ابن‌سینا، ۱۳۶۵، تهران.